

ابن سینا نابغه و فیلسوف

نوشته دکتر رضا داوری اردکانی

۱- ابن سینا در زمره نوابغ مسلم تاریخ است هر معنایی که از نبوغ مراد شود در مورد ابن سینا صدق می کند اولاً کمتر کسی مثل او در سنین نوجوانی به مرتبه علم و دانائی رسیده و در تمام علوم زمان خود تبحر یافته است می گویند او در دوازده سالگی در فقه به مرتبه استنباط رسیده بود در سن شانزده سالگی در عالم طب سرآمد اقران بود و بیماریهایی را که دیگران از علاجش عاجز بودند درمان می کرد و احیاناً در معالجه امراضی که دیگران هم می شناختند روشهای بدیع داشت. در هجده سالگی تحصیل علوم دینی و فقه و تفسیر و طب و نجوم و ریاضی و موسیقی و منطق و حکمت را به پایان رساند و بعد از آن کمتر کتاب خواند و بیشتر نوشت و مدتی هم بامور سیاسی پرداخت راستی مگر چند نفر در تاریخ علم سراغ داریم که عالم به تمام علوم عصر خود باشند و به دو زبان شعر بسرائند و در سیاست هم دخالت کنند و در آوازگی و حبس کتاب بنویسند. بعضی از پژوهندگان تعداد آثار و کتب و مقالات ابن سینا را بالغ بر دویست و شصت اثر ذکر کرده اند و اگر این رقم درست نباشد همین آثاری که از ابن سینا می شناسیم کافی است که ما را به اعجاب وادارد و موجب شود که از خود بیرسیم چگونه مردی که سالیان دراز متواری و سرگردان و زندانی بوده یا در اختفا بسر می برده و عمر طولانی هم نداشته این همه کتاب نوشته است و تعجب ما وقتی بیشتر می شود که شاگرد او جوزجانی می گوید که استاد روزی پنجاه ورق می نوشت و در هنگام نوشتن به هیچ کتابی مراجعه نمی کرد. مسلماً جان کسی که در عین گرفتاری و در وضع اختفا و در حبس و آوازگی یروائی جز به علم و حکمت ندارد در بند امور روزمره نیست و به جای دیگر تعلق دارد و این اگر عین نبوغ نباشد از لوازم آنست زیرا نوابغ همگی اهل دل بستگی هستند و زندگیشان عین دل بستگی و تعلق خاطر است عالمی که از کتاب و علم و تفکر دل بر نمی دارد و ذکر و فکرش جز مسائل و مباحث علمی نیست و از تحقیق نمی تواند دور شود نایقه است. ابن سینا از کودکی ولعی در کتاب خواندن داشت و بسیار تیزهوش و با فراست و خوش حافظه بود چنانکه می گویند با یکبار خواندن عبارات کتاب را حفظ می کرد. ابن سینا بعد از اینکه در سن شانزده سالگی امیر سامانی را از بیماری سخت و صعبی نجات داد به کتابخانه بزرگ او راه یافت و در آنجا به آثار و کتب بسیار دست یافت و چون بعد از مدتی آن کتابخانه عظیم آتش گرفت بعضی مفرضان گفتند که ابن سینا کتابهای منحصر به فرد آن کتابخانه را خوانده و مطالب آن را دریافته و برای اینکه دیگران به این مطلب دسترسی نداشته باشند کتابخانه را آتش زده است به این قبیل تهمت! اعتنا نباید کرد زیرا هیچ آدم کتابدوستی راضی به سوزاندن کتاب نمی شود و این قبیل کارها از عهده اهل نظر پرنمی آید بلکه کار شیطان صفتان است و حال آنکه بوعلی مرد عقل و خردمندی بود و حکیمانه زندگی می کرد اما یک نکته در این نسبت ها مهم است و آن اینکه اگر ابن سینا حدت ذهن و حافظه فوق العاده نداشت مقربان هم وجوبی بر این ایراد تهمت کتاب سوزی به او نداشتند



Photo G. Vethovsk. L'art de l'Asie Centrale à l'époque d'Ibn Sina © Ed. Fan, Duchambé

این آرامگاه در گرگانج بدستور خوارزمشاه نکش، شاه خوارزم، که در آخرین سالهای سده دوازدهم میلادی بقدرت رسید، ساخته شد و یکی از بناهای نادری است که از آن عصر متشخ از دستبرد حوادث مصون مانده است. ابن سینا در گرگانج با وزیر اعظم ابوحنین السہیلی طرح دوستی ریخت و در محفل دانشمندان - که بیرونی از آن جمله بود - دربار علی بن مامون، شاه گرگانج، درآمد.

رضا داوری اردکانی، رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران و سرپرست کمیسیون ملی یونسکو در ایران است.

(بیرونی ۹۵۰-۸۷۲ میلادی)،
 پسر فلسفه اسلامی، که
 ابن سینا بفضل وی بشهرت
 مابعدالطبیعه ارسطو موفق
 شد، از بزرگترین نظریه و
 تجربه پردازان موسیقی بوده
 و ابن سینا نیز آخرین بخش
 کتاب جامع خود شفا را به
 این فن اختصاص داده است.
 هر دو دانشمند از تنبور، ساز
 متداول زمان صحبت کرده اند.
 در این صفحه عکس یک
 تنبور تاجیکی را، که چهار
 تار دارد و در آغاز قرن
 بیستم با الگوی سازهای
 قدیم خراسان از درخت توت
 ساخته شده است، می بینید.

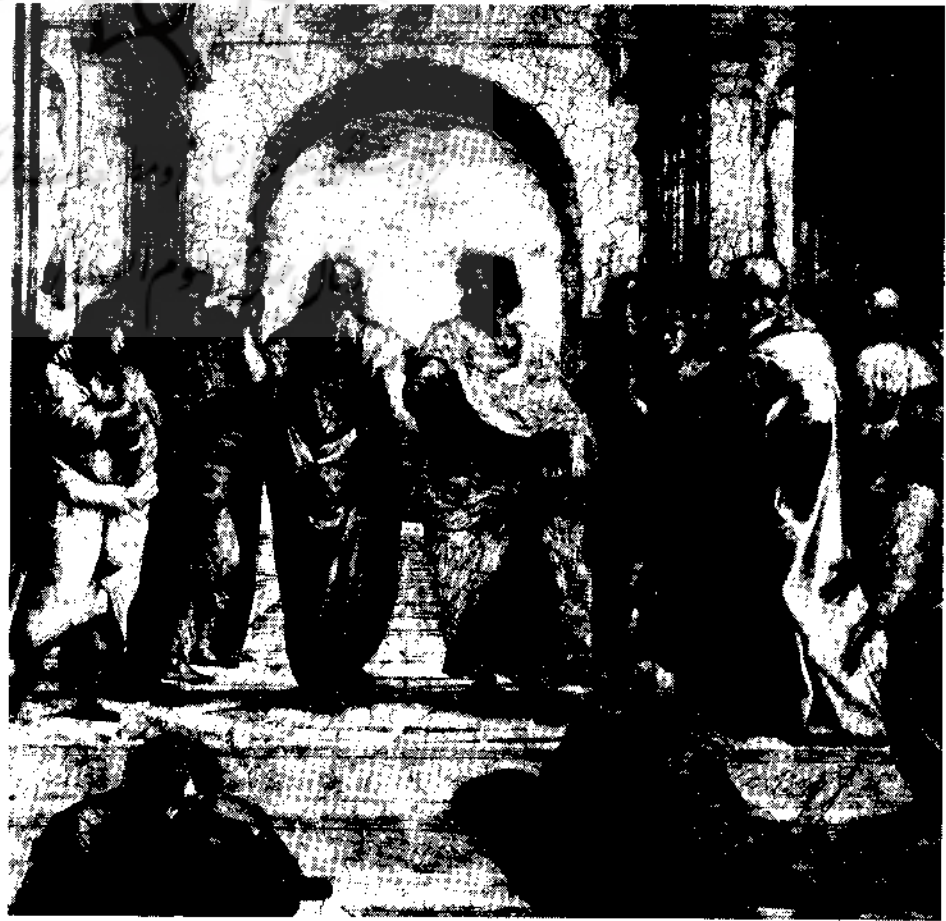


Foto Instituto Oriente. » la Academia de Ciencias de Uzbekistan, Tashkent



بیرونی که هفت سال از ابن سینا بزرگتر بود یکی از بزرگترین چهره های تمدن
 غربی-اسلامی است. مشاجرات قلمی بین این دو دانشمند شهرت دارد و در یکی
 از آنها بیرونی نظر ابن سینا را درباره رساله «آسمان» ارسطو جویا میشود -
 نقشی که در بالا می بینید از بیرونی است و از تصویری که ابن سینا از موقعیت
 چهار عنصر - خاک، باد، آتش و آب - در بین زمین و ماه داشت حکایت دارد.

«عروسی پسر فریدون»
 داستانی از شاهنامه است که
 ابن سینا علاقه وافسری
 بخواندن آن داشت. شاهنامه
 شعر حماسی با ۵۵۰۰۰ بیت
 است که شاعر شهیر ایران
 فردوسی (تقریباً ۱۰۴۰-۹۴۰
 میلادی) آن را برشته نظم
 کتیبده است. ابن سینا
 خود نیز شاعر بود و بعضی
 از غیب جویان برای آنکه او
 را تحقیر کنند مقام وی را
 پائین تر از فردوسی قلمداد
 میکردند این تصویر از
 شاهنامه در ۱۵۵۶ بوسیله
 محمدمراد سمرقندی کتیبده
 شده است.



در سمت راست جزئیات «مکتب
 آتن» را می بینید که یکی از
 چهار نقش دیواری است
 که رافائیل (۱۵۲۰ - ۱۴۸۳
 میلادی) جهت تزئین «طاق
 توشیح» در مقر پاپ در
 واتیکان کتیبده است. در
 وسط ارسطو و افلاطون، دو
 متفکر بزرگ مکتب
 آتنی فلسفه، دیده میشوند.
 این مکتب اثر عمیقی بر روی
 ابن سینا داشت.

نکته بدین است
 به اختصار
 بدین کاین که
 بدین کاین که

مردی که می‌توانست يك کتابخانه را در ذهن خود جمع کند و بعداً بدون احتیاج به مراجعه آثاری بنویسد که در شعاع آن درخشان‌ترین کتب و نوشته‌ها کم‌فروغ شود صاحب استعداد و هوش فوق‌العاده و نبوغ است.

۲- با اینکه بوعلی مردی جامع و عالم به جمیع علوم عصر بوده است اهمیت او بیشتر در طب و مخصوصاً در فلسفه است مقام او در عالم طب به اندازه‌ای است که اگر هیچ اثری در فلسفه نداشت در تاریخ علم نامدار بود ولی اکنون اگر بخواهیم در باب‌شان او حکم کنیم می‌بینیم که بیشتر تحقیقات در باب ابن‌سینا به فلسفه اختصاص دارد و آثار فلسفیش از زمان تألیف تاکنون مورد نظر طالبان علم و اهل فلسفه بوده و در مطالب آن بحث‌ها شده و چون و چراها کرده‌اند پیدا است که هرچه ابن‌سینا در حوزه‌های علمی بیشتر مورد اعتنا قرار گرفته و نفوذ فلسفه‌اش شدیدتر شده مخالفت با او هم دامنه وسیعتر پیدا کرده است.

در این هزار سال که از عمر ابن‌سینا و تفکر او می‌گذرد انواع مخالفت و موافقت با ابن‌سینا شده است از میان قدما فخر رازی او را قابل لعن دانسته و امثال ابن‌تیمیه او را زندیق و کافر خوانده‌اند و چنانکه از کلمات خود او برمی‌آید در زمان حیات هم تکفیر شده است با اینهمه کسی بزرگی او را در علم و حکمت انکار نکرده است و چنانکه می‌دانیم امام فخر رازی خود شارح کتاب اشارات ابن‌سینا است هرچند اهل فلسفه شرح او را جرح می‌دانند و البته فخر رازی به‌جای شرح به‌رد و ایراد و چون و چرا پرداخته است مخالفت متقدمان با ابن‌سینا بیشتر از فاحشه متکلمینی مانند غزالی و فخر رازی و بطور کلی از سوی علمای دین بوده و اشاره خواهد شد که متکلمان شیعی مذهب در دوره اخیر نه فقط او را تکفیر نکرده‌اند بلکه از زمان نصیرالدین طوسی به

آراء او توجه خاصی داشته‌اند اما پژوهندگان متجدد سخنان و بحث‌هایی پیش آورده‌اند که به نحوی موجب تخفیف فیلسوف می‌شود و اگر دقت کنیم آن سخنان وجهی ندارد یکی شیخ راز در شاعری با فردوسی داشته و او را از فردوسی کوچکتر دانسته و دیگری اطلاع او را در نجوم و علم آثار طبیعت با معلومات ابوزیحان بیرونی مقایسه کرده و بالاخره مقام طبی او را با مرتبه محمد زکریای رازی سنجیده و این هر دو را دانایان دانسته است در فلسفه هم گفته‌اند که او قوه ابتکار سلف خود فارابی را نداشته و بر آراء او چیزی نیفزوده و فقط آراء فارابی را بسط و تفصیل داده است. این سخن بدین میماند که بگوئیم ارسطو در شعر مقام هروسوفوکل را نداشته و در طب از بقراط و حتی از پدرش نیکوماک کمتر تبحر داشته و در ریاضیات به‌مهارت ته‌توس نرسیده و در فلسفه شناگرد افلاطون بوده است و نتیجه بگیریم که ارسطو مقامی در علم ندارد یا بهتر حال در زمره بزرگترین فلاسفه و دانایان نیست این قبیل قیاس‌ها باطل است ابن‌سینا در طب تالی محمدبن زکریای رازی است و علم طب را به کمالی که تا آغاز عصر جدید می‌توانست داشته باشد رسانده است مخصوصاً این نکته را در نظر داشته باشیم که کتاب قانون را در سنین جوانی نوشته و این کتاب بیش از کتاب «حاوی» مورد توجه طبیبان چه در عالم اسلام و چه در اروپا بوده است البته مقصود این نیست که مرتبه شیخ در طب از رازی بالاتر است رازی تا آخر عمر بیمارستان داشته و با علاقه به شغل طب و تحقیقات طبی و دارویی اشتغال داشته و حال آنکه ابن‌سینا اشتغالات متفاوت داشته و در جنب آن اشتغالات طبابت هم می‌کرده است ولی مهارت او در تشخیص امراض و معالجه بیماران مسلم است حتی او هم مثل رازی در معالجه بعضی از بیماران گاهی از روشی که اکنون بنام پسیکو سوماتیک خوانده می‌شود

استفاده می‌کرده است مخصوصاً ابن‌سینا در طبقه‌بندی و شرح و بیان بیماریها و طرق علاج و خلاصه در تعلیم‌شان بسیار بزرگ داشته و هنوز هم آثارش در زمره کتب درسی است اما اینکه او در فلسفه نظر تازه‌ای ندارد و در آثارش مطالب فارابی را شرح کرده است سوء تفاهمی پیدا شده است و طبیعی است که بعضی از معلمان و استادان فلسفه ابن‌سینا در مقابل این قبیل ادعاها و اظهارنظرها متعجب می‌شوند.

۳- آیا ابوعلی در فلسفه نظر مستقل نداشته و صرفاً شارح اقوال و آراء دیگران بوده است؟

من در مقاله‌ای اثبات کرده‌ام که فارابی موسس فلسفه دوره اسلامی است اما باید توضیح بدهم که آراء ابتکاری فارابی به‌شخص او تعلق نداشته بلکه اصول اساسی فلسفه دوره اسلامی در آثار و آراء او ظاهر شده است زیرا تفکر تابع اشخاص نیست بلکه اشخاص تابع تفکرند و گمان می‌کنم اگر فارابی هم نبود ابن‌سینا به همین مطالبی که رسیده است می‌رسید ولی قبلاً باید توجه کنیم که در مورد اصالت آراء فارابی هم اتفاق نظر وجود ندارد. از زمان ابن‌رشد و ابن‌خلدون می‌گویند که فارابی و ابن‌سینا دین و فلسفه را درهم آمیخته‌اند اگر غزالی و امام فخر رازی فلاسفه را ملامت می‌کرده‌اند که بعضی سخنانشان با ضروریات دین نمی‌سازد و جمع نمی‌شود و آنان را به کفر نسبت داده‌اند ابن‌رشد و ابن‌خلدون فلسفه و اشتغال به آن را امری موجه می‌دانند و معتقدند که فلسفه و دین دو طریق برای رسیدن به مقصد واحد است اما اگر این دو طریقه را با هم بیامیزیم و خلط کنیم از مقصد دور می‌افتیم و ای بسا که دین و فلسفه هر دو به خطر می‌افتد این است که ابن‌رشد مدعی شد که اسلاف او به ارسطو پیرایه‌ها بسته‌اند و او کوشید که آراء ارسطو را دور از شوائب بیان کند.

مطلب دیگر این است که امثال فارابی و ابن‌سینا به ملاحظه اسلام و معتقدات اسلامی در آراء ارسطو تصرف کرده‌اند آنچه را که خلط دین و فلسفه یا سازش دادن فلسفه با دیانت خوانده‌اند صورت تازه‌ای از فلسفه است که ناشی از ملاحظات نیست صفت التقاطی هم به آن نباید داد آنچه مورد نقادی فخر رازی و غزالی و امثال ایشان قرار گرفت و ابن‌رشد را بر آن داشت که به‌روشی گندی (یعقوب بن اسحق گندی) به‌نوعی تفکیک میان دین و فلسفه قائل شود، حقیقت فلسفه دوره اسلامی بود که در آثار سهروردی و نصیرالدین طوسی و جلال‌الدین دوانی و میرداماد و ملاصدرا و بسیاری دیگر از صاحب نظران و فلاسفه بسط یافت (عجب آنکه در قرن اخیر در ایران و در میان استادان و مدرسان فلسفه و کلام شیعه کسانی پیدا شده‌اند که اهل تفکیکند و ایرادی را که ابن‌رشد بر فارابی و ابن‌سینا داشت بر این دو مخصوصاً بر ابن‌سینا وارد نمی‌دانند و آن را متوجه متأخران و حوزه فلسفه ملاصدرا می‌دانند و حتی بعضی از ایشان اقوال ابن‌سینا را بر وفق اصول دیانت تفسیر می‌کنند ولی در این قیاسی توجه داشته باشیم که ابن‌رشد در تفکیک خود بیشتر مایل به حفظ و حراست فلسفه بوده و حال آنکه قائلان به تفکیک در دوره اخیر صیانت دین را وجه همت قرار داده‌اند اینها هم‌زمان با شیخ بهائی می‌گویند چند و چند از حکمت یونانیان - حکمت ایمانیان را هم بدان.

تکرار میکنم این چیزی که بعضی آنرا کفر دانسته‌اند و طائفه‌ای دیگر خلط دین و آراء یونانیان انگاشته‌اند عین فلسفه دوره



سخنی چند با دوستانان مجله «پیام یونسکو»

● به لحاظ اهمیت گرامر داشت هزارمین سالگرد ولادت فیلسوف شهیر، ابن سینا، «پیام یونسکو» شماره اکتبر ۱۹۸۸ (آبان ۱۳۶۸) خود را به شرح حال این دانشمند گرانقدر اختصاص داده و هفته پرانی این مراسم در ایران از تاریخ ۲ تا ۹ اسفند در تالار موزه هنرهای معاصر تعیین شده است.

● اینک که مضیقه مالی باعث شده که انتشار مجله از نیمه ۱۳۶۸ دچار وقفه گردد، با ملاحظه شماره مخصوصی ابن سینا و یادآوری این نکته که ضرورت حفظ ترتیب شماره و مفاصلی مجله و تکمیل آرشو دوستانان یکر از وظایف مسلم مسئولین مجله می‌باشد امید است این تنگنا هرچه زودتر مرتفع و شماره‌های عقب افتاده همراه با شماره‌های جدید در دسترس علاقه‌مندان قرار گیرد.

ابن سینا، نابغه و فیلسوف بقیه از صفحه ۳۱

اسلامی است و این رشد هم اگر صرفاً به گردآوری و عرضه آراء ارسطو اکتفا میکرد و در مقابل فلاسفه مشرق اسلامی (و در عین حال در مقابل مخالفتشان و مخصوصاً مقابل غزالی) قرار نمی‌گرفت و دین و فلسفه را جدا و منفک نمیدانست و بجای اینکه راهی برای فلسفه باز کند صرفاً به نقل و ترجمه اقوال میرداخت نام و آوازه پیدا نمیکرد و میدانیم که اعتبار و آوازه و شهرت او از شهرت يك استاد یا شارح فلسفه ارسطو بیشتر است و راستی کدامیک از شارحان ارسطو نام و آوازه و عنوان این رشد را دارند اصلاً آنچه مورد اعتراض این رشد و این خلدون است نه فقط يك انحراف یا عارضه در تاریخ تفکر فلسفی در دوره اسلامی نیست بلکه فلسفه اسلامی با چیزی که اینها آنرا انحراف میدانند تأسیس شده است فلسفه دوره اسلامی و دوره قرون وسطای مسیحی صرف تقلید از فلسفه یونانی نیست این دو جریان فلسفی را حاصل اشتباه و سوء تفاهم نباید دانست مرعات و ملاحظه ارباب شریعت و اصولاً هیچ نوع ملاحظه کاری و رویا با تفکر مناسب ندارد و انگهی بعضی فلاسفه قرون وسطی خود مرجع دینی هم بوده‌اند و اگر می‌خواستند مرعات کنند اصلاً بسراغ فلسفه نمی‌رفتند مقصود این نیست که فلسفه فارابی و ابن سینا عین دیانت است اما آنها خود در راه دین میدانستند و دین صحیح را غیر از فلسفه نمیدانستند یا لافل میگفتند که باطن دین فلسفه است و بعد از فارابی ابن سینا فلسفه را در تفسیر بعضی سوره و آیات کتاب آسمانی وارد کرد و فلسفه را باطن تصوف و حتی باطن مینولژی و افسانه‌ها دانست و آخرین فصول کتاب اشارات و تفسیرات خود را اختصاص به این مقصود داد. در این باب باید نکته‌ای را که در شرح احوال ابن سینا ذکر میکنند تفسیر کرد گفته‌اند که ابن سینا چهل بار کتاب مابعدالطبیعه ارسطو را خواند و از عهده حل بعضی مشکلات آن برنیامد تا اینکه روزی برسبیل اتفاق کتاب فارابی موسوم به «عروض مابعدالطبیعه ارسطو» بدستش رسید و با مطالعه آن، مشکلات کتاب ارسطو گشوده شد راستی یا اینهمه حدت ذهن و تیزهوشی و زودپایی که در ابن سینا سراغ داریم و مخصوصاً با توجه باینکه میدانیم کتاب فارابی در شرح مشکلات مطالب مابعدالطبیعه ارسطو نیست خواندن کتاب فارابی چه اثری در حل مشکلات کتاب ارسطو می‌توانست داشته باشد البته کتاب ارسطو یادداشت درسی است و ایجاز دارد به علاوه مترجمان هم چنانکه باید از عهده ترجمه برنیامده بودند و فهم مطالب مشکل تر شده بود هر خواننده‌ای که کتابی را میخواند ممکن است بدو نوع مشکل برخورد کند یکی اینکه نفهمد مقصود نویسنده چیست و دیگر مقصود مؤلف و مصنف را دریابد اما وجه و جهت آن مطلب را نداند حدس من این است که مشکل ابن سینا این نبوده است که ارسطو چه می‌گوید بلکه نمیدانسته است که با بعضی از آراء ارسطو در سیستم فلسفه خود چه کند

و اینکه با رجوع به نوشته فارابی مشکل او گشوده شده است میتوان حدس زد که او تلقی فارابی از آن مسائل را موجه و درست یافته است البته اگر میدانستیم که فهم چه مطالبی از مابعدالطبیعه ارسطو برای ابن سینا مشکل بوده است در این مورد صریحتر می‌توانستیم اظهار نظر کنیم فعلاً هم ظن قوی این است که مشکل ابن سینا این بوده است که چگونه مطالب ارسطو را در حدود فلسفه‌ای که مدار آن بوجود الهی است تفسیر کند ابن سینا حتی در کتاب شفا که آن را شرح اقوال مشائیان میدانند فلسفه ارسطو را تکرار نمیکند و چنانکه خود میگوید از اقوال ایشان آنچه را درست میدانند بیان کرده است او با نوشتن این کتاب رئیس فلاسفه دوره اسلامی شده است با اینهمه ابن سینا شاگرد فلاسفه یونانی و فارابی است و حکمای دوره اسلامی به آثار یونانیان از افلاطون و ارسطو گرفته تا رواقیان و افلاطین و حتی اسکندرانیان توجه داشته‌اند و آثار ایشان را خوانده‌اند و عجب آنکه ما قرون وسطائیان را مقلد یونانیان می‌دانیم و در عین حال رنسانس را نوعی بازگشت به یونانیت میخوانیم شاید از این بیان هم مقصودمان این است که در قرون وسطی میان دین و فلسفه خلط شده است و رنسانس این اختلاط و اشتباه را رفع کرده است وقتی پژوهش تاریخی بصرف ظاهر اکتفا میکند و از مضامین اقوال غافل میماند این اشکالات هم پیش میاید بهرحال فلاسفه دوره اسلامی و ابن سینا که معروفترین ایشان است مثل تمام فلاسفه شاگرد افلاطون و ارسطو هستند و به این شاگردی اذعان دارند. (ابن سینا افلاطون را چنانکه باید نمی‌شناسد و یا لافل نمی‌داند که چه چیزها از او آموخته و بسیاری از تعالیم افلاطون را هم متعلق به ارسطو میدانند اما ایضا جزئیات است که اگرچه بی‌اهمیت نیست اما این اندازه که اخیراً به آن اهمیت میدهند و آن را مقدم بر تحقیق مضامین آراء اهل نظر میدانند مهم نیست) اما تکرار سخنان ارسطو نکرده‌اند و در جائیکه با او اختلاف دارند اختلافشان ناشی از سوء ادراک و تصور فهم یا مرعات ملاحظاتی نبوده است اگر ابن سینا در ممکنات وجود را از ماهیت تمیز میدهد برای این است که وجود اشیاء را منسوب به واجب‌الوجودی کند که علت‌العلل جمیع موجودات است و مانند خدای ارسطو صرف علت‌غائی و فکر محض نیست بلکه علم و اراده و قدرت و حیات و... است او علت فاعلی جمیع موجودات است و هرچه هست و خواهد بود در علم اوست و اگر توجه کنیم که تغییر در تلقی وجود و معنای علت و... تغییر فلسفه‌ها را ایجاد کرده است متوجه میشویم که ابن سینا نادر در جزئیات و نتایج بلکه در اصول و کلیات با فلاسفه یونان اختلاف دارد اما اینکه او آراء خود را تا چه اندازه از فارابی اقتباس کرده است در این مجال نمی‌توان به آن پرداخت چیزی که میتوان گفت این است که فارابی مطالب را به‌اشاره گفته و گذشته است اما

بیان صریح روشن و مفصل مطالب و اثبات و بکرمی نشان دادن آن و در جای خود قرار دادن و تجزیه و تحلیل و استنباط نتایج و فروع از آن ابن سینا است. بعنوان نمونه بگوئیم تحقیقاتی که ابن سینا در منطق کرده است برای اثبات بزرگی او کافی است.

۴- دین و سیاست و عرفان
در این که ابن سینا هم مانند فارابی به دیانت صورت یحیی و فلسفی داده است حرفی نیست عرفان و تصوف او هم فلسفه عرفان و توجیه فلسفی تصوف است. قبل از ابن سینا فارابی وحی و نبوت را در میزان عقل قرار داده بود و باین نتیجه رسیده بود که نبی از طریق خیال به عقل فعال متصل میشود و وحی در همین اتصال است ابن سینا هم کم و بیش موافق با فارابی است با این تفاوت که او مقام نبوت و رسالت را اعلی مرتبه کمالات بشر میداند و بصراحت در مقابل پیامبر اکرم اسلام (ص) خضوع میکند چنانکه هر جا از عهده اثبات مطلبی که در شرح آمده است برنیاید به‌قصور خود اعتراف میکند وقتی می‌بیند که از عهده برهانی کردن معاد جسمانی بر نمی‌آید ناتوانی خود را دلیل نادرستی مطلب نمیگیرد و میگوید که چون نبی صادق مصدق به آن تصریح کرده است من هم بان اقرار و اذعان دارم معذک تا جائیکه توانسته است کلیات دینی و عرفانی را تاویل کرده و حتی اشخاص داستانهای رمزی و تمثیلی را بر قوای نفس و مراتب آن حمل کرده و در تفسیر بعضی سوره‌های قرآن هم همین روش را بکار برده است.

اگر فارابی به سیاست مدن اعتنای تام داشته و در بسیاری از آثار خود مطالب مابعدالطبیعه را مقدمه ورود به سیاست قرار داده است و نبوت را در ضمن سیاست عنوان کرده است ابن سینا سیاست نظری چندین توجیه نداشته و آنرا در مبحث الهیات آورده است. در واقع برخلاف فارابی که نبوت را در ضمن سیاست آورده بود او سیاست را بر مبنای نبوت بیان میکند البته او هم مانند فارابی معتقد است که نظام مدینه باید مطابق با نظام عالم باشد و نبی را رئیس مدینه میدانند اما در تطبیق احوال نبی کم و بیش به اقوال شرعی پای بند است و چون از نبوت به‌خلاف و امامت میرسد نظرش با اهل تشیع که امام را منصوب به‌نص میدانند یکی میشود سیاست ابن سینا نسبت به فارابی کمتر استنتاجی و بیشتر تجربی است و سیاست دینی نزدیک است در مورد عرفان و تصوف هم مجال تفصیل نداریم اینکه گفته‌اند او با ابوسعید ابوالخیر ملاقات کرده و بعد از ملاقات گفته که آنچه او می‌بیند من میدانم و ابوسعید گفته است که آنچه ابوعلی میداند من می‌بینم صرف نظر از اینکه صحت تاریخی داشته باشد یا نه گمراه بر آنست که سعی در جمع میان تصوف و عرفان و فلسفه جدی بوده و بوعلی یکی از بزرگان بویندگان این راه جمع و توفیق بوده است.